

ترجمان غیر چرا؟

● ابوالفضل بهرام پور

ترجمه قرآن کریم که در عصر حاضر به برکت انقلاب اسلامی و رویکرد به قرآن و معارف آفتابگون آن، رونقی مجدد پیدا کرده است، با ترجمه های مترجمان زبردست و عرضه آنها به بازار توجه همگان را به خود جلب کرده است.

در پی نشر ترجمه های فارسی قرآن کریم، علاقه مندان به قرآن و قرآن پژوهان چندی، به نقد و بررسی آنها پرداختند که خود باعث رونق و اصلاح بسیاری از ترجمه ها شد. شاید آخرین ترجمه ای که توجه همگان را به خود جلب کرد و با تبلیغات پررونقی که برای آن صورت گرفت جای خود را باز کرد، ترجمه

جناب آقای بهاء الدین خرمشاهی باشد. این ترجمه که مترجم آن از قرآن پژوهان و ویراستاران برخی ترجمه های معاصر است با آهنگی نوین وارد بازار شد.

خصوصیت بارز و ممتاز این ترجمه از سایر ترجمه های هم عصر، در چند نکته نهفته است، یکی توضیحات ذیل هر صفحه و دیگری واژنامه آن و همچنین آنچه به عنوان گفتار مترجم در بخش های چند گانه، در آخر این ترجمه آمده است. قهراً ترجمه ای با این خصوصیات، از نگاه منتقدان ترجمه های معاصر بدور نمانده و نقدهایی که برخی از آنها نشانگر اهتمام پیروان قرآن است باعث اصلاحاتی در چاپ های بعدی آن گردیده است.

نوشته ای که اینک پیش رو دارید، نگاهی است گذرا به برخی از توضیحات ذیل صفحات ترجمه جناب آقای خرمشاهی که امید است توجه شیفتگان به قرآن و معارف آنرا جلب کند و مورد توجه جناب خرمشاهی قرار بگیرد.

برادر گرامی جناب آقای خرمشاهی، شما که یک نویسنده شیعه هستید در ترجمه قرآن خود و شرح بعضی آیات بدون هیچ شرح و توضیحی از منابع اهل سنت آورده اید:

ص ۲۸۲ ذیل آیه یک، سه سطر آخر: روایت دوم از حسن بصری است و گوید ابوبکر نخستین کسی بود که صدق و صحت معراج را تأیید کرد و حضرت ﷺ او را صدیق نام نهاد.

ص ۳۰۸: در تاریخ اسلام صدیق لقب ابوبکر است ... حضرت رسول ﷺ به او لقب «صدیق» دادند.

ص ۴۷۰: [فضیلت ابوبکر از قول امام صادق ﷺ] از جعفر بن محمد [امام صادق ﷺ] نقل شده است که فرمود: ابوبکر از مؤمن آل فرعون بهتر بود زیرا ... (فخر رازی)

ص ۲۴۴: [نسبت سرقت به حضرت یوسف ﷺ] که او مرغ و تخم مرغ و سایر غذاها را می دزدید و به بنوایان می داد.

ص ۵۶۰: رسول یک روز عایشه را گفت من با تو سری دارم خواهم گفت. نگر تا با کس نگویی و این امانت است مرا به نزدیک تو. عایشه گفت آن چیست؟ فرمود پدر تو [ابوبکر] و پدر حفصه [عمر] پس از من امامت خواهند کردن و پس ایشان عثمان. (ابوالفتوح رازی)

ص ۸۸: [پیامبر لقب فاروق را به عمر داد]: حضرت ﷺ [چون ماجرا را شنیدند] به عمر گفتند تو فاروقی. و جبریل نازل شد و گفت عمر بین حق و باطل به نیکی فرق نهاد و لذا فاروق نامیده شد.

شما در موارد زیادی، در مسایلی که اختلاف مبتایی بین ما و برادران اهل سنت وجود

دارد، از مآخذ آنها نقل کرده و آنها را با نظر شیعه مقایسه نموده‌اید و خواننده که به نظر خود یک ترجمه و شرح قرآنی شیعه را مطالعه می‌کند، تصور خواهد کرد که این نظر مفسران شیعه است. برادر ارجمند! یک نویسنده شیعی وقتی به مسایل مهم عقیدتی و اختلافی می‌رسد اول باید نظر علمای شیعه را بگوید، سپس با نظر دیگران مقایسه کند، در حالی که شما متأسفانه در همین موارد غالباً از مصادری مانند طبری و کشاف و فخررازی بهره برده‌اید و یا نظریه‌های ضعیفی را نقل می‌کنید و به همان بسنده می‌نمایید! البته بنده هم در تفسیر خود از آنها نقل قبول می‌کنم اما در موارد اختلاف، بین نظرات خودم و آنها، قضاوت علمای فن را می‌آورم و یا اصلاً مسأله را مسکوت می‌گذارم. اینک با عذر خواهی به چند مورد از آنچه فرموده‌اید اشاره می‌کنم:

۱. ص ۴۵: «ومثل الذی ینفقون أموالهم» (بقره، ۲/۲۶۵). مفسران اهل سنت

گفته‌اند آیه در شأن عثمان بن عفان و عبدالرحمن بن عوف نازل شده است.

در حالی که در تفسیر صافی آمده است، عیاشی از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که این

آیه درباره حضرت علی علیه السلام نازل شده است. (عیاشی، ۱/۲۹۶)

۲. ص ۱۹: «واذ ابتلی ابراهیم ربّه بکلمات فاتمهن» (بقره، ۲/۱۲۴). مفسران این

«کلمات» را ده سنت که تطهیر و تأدیب در بردارد دانسته‌اند که عبارتند از:

۱. آب در دهان کردن «مضمضه» ۲. آب در بینی کردن (استنشاق) ۳. مسواک

کردن. ۴. شارب گرفتن (کوتاه کردن سبیل) ۵. موی سر به دو بخش کردن

(فرق باز کردن) ۶. ختنه کردن ۷. ناخن گرفتن ۸. ستردن یا تراشیدن موی زیر

بغل ۹. ستردن موی زهار ۱۰. به آب استنجا کردن (به تعبیر امروز طهارت

گرفتن).

شما که این نظریه را به عنوان نظریه اکثر مفسران آورده‌اید آیا راستی این امور می‌تواند برای ابراهیم امتیازی در تاریخ بشریت محسوب شود؟ آیا همین امور جزئی بهداشتی، او را به مقام والای امامت رسانده است؟ در این صورت امامت یک امر پیش پا افتاده‌ای خواهد بود. در حالی که امتحان ابراهیم علیه السلام، عمل به پیمان‌های سنگین الهی بود که غالباً از قدرت هر کسی بر نمی‌آید حتی در میان اولیای الهی کم‌تر کسانی پیدا می‌شوند که چون ابراهیم از عهده چنین امتحانی برآیند. مانند شکستن بت‌ها که کار بسیار خطرناکی بود که سرانجام باعث شد حضرت به آتش افکنده شود. ذبح اسماعیل تنها فرزندی که در سن پیری همه آرزوی یک انسان است و آدمی از تصور چنین عملی دچار وحشت و ناباوری می‌گردد که چگونه یک انسان از عهده چنین امتحانی برمی‌آید!، گذاشتن زن و فرزند نوزادش به امر خدا

در سرزمین خشک، مهاجرت از سرزمین بت پرستان و پشت پا زدن به آسایش و زندگی خود.

این امور بود که وی با داشتن مقام والای نبوت به مقام امامت مردم نیز نایل شد. چقدر دور از انصاف است که گفته شود امتحانی که ابراهیم را به عالی ترین مقام معنوی رسانده، ناخن گرفتن و زیادی موی سیبل را زدن و یا موی سر را فرق دادن، بوده است!! راستی جای بسی تأسف و نگرانی است که این گونه در آیات قرآن اظهار نظر کنیم یا هر نظریه ای را نقل کنیم.

۳. ص ۵۶۰: «واذ اسرّ النَّبِیُّ الِیْ بَعْضِ اَزْوَاجِهِ حَدِیثًا» (تحریم، ۳/۶۶) مفسران حدیثی را نقل کرده اند که پیامبر ﷺ سخنی درباره خلافت بعدی ابوبکر و عمر به میان آورده بود و سرّ، آن بود که رسول یک روز عایشه را گفت من با تو سرّی دارم خواهم گفت. نگر تا با کس نگوئی و این امانت است مرا به نزدیک تو. عایشه گفت آن چیست؟ فرمود پدر تو [ابوبکر] و پدر حفصه [عمر] پس از من امامت خواهند کردن و پس ایشان عثمان.

در شأن پیامبر ﷺ نیست که یک مسأله بزرگ اجتماعی و تاریخ ساز رسالت را که تعیین امام بعد از رحلت اوست به همسر خود، آن هم به صورت سرّی بیان کنند. در حالی که امامت علی علیه السلام را کرازا در مناسبت های مختلف به طور رسمی، در اوّل بعثت، در غدیر خم، در دوران مرض موت، جریان جیش اسامه و قلم و کاغذ، مطرح کرده است. بلکه آن سرّ، یک موضوع خانوادگی و شخصی بوده است. عایشه از رفتن پیامبر ﷺ نزد زینب بنت جحش همسر خود و یا ارتباط او با ماریه کنیز پیامبر، بسیار ناخرسند بود. حفصه قرار گذاشته که هر وقت پیامبر نزد هر یک از ما آمد به او بگویم تو «مغافیر» خورده ای که بوی نامطبوعی دارد و پیامبر مقید بود هرگز از او بوی بدی شنیده نشود لذا حفصه این سخن را به او گفت. پیامبر فرمود من مغافیر نخورده ام و عسل خورده ام و سوگند می خورم که دیگر عسل نخورم زیرا شاید زنبوران از آن علف بد بو استفاده کرده اند؛ و به حفصه سفارش کرد این موضوع را به کسی مگو [مبادا مردم بگویند چرا پیامبر غذای حلالی را حرام کرده و یا اینکه زینب دل شکسته شود]. ولی او این راز را فاش کرد و بعد هم معلوم شد اصل قضیه توطئه ای علیه پیامبر بود، که سخت ناراحت شد و آیات فوق نازل گردید و آن دورا سخت مذمت و امر به توبه کرد. (تفسیر نمونه، ۲۴/۲۷۱)

در این آیه صرف نظر از موضوع، که قرآن دو تن از زنان پیامبر را توبیخ می کند و مسأله نارضایتی خود را از ناامنی در خانه بیان می کند. بی گمان آنچه در این آیه بیان شده یکی از

مشکلات پیامبر در زندگی خصوصی بوده است که برخی از زنان پیامبر بخواهند آن را افشا کنند. به همین دلیل سبک و سیاق آیه نشان دهنده این معناست که مسأله ای شخصی و خانوادگی بوده و قرآن این دو زن را توییح می کند که چرا یک امر خانوادگی را بر ملا می کنید. بنابراین اولاً این داستان پیش ساخته ای که در عهد اموی آمده از محققى که باید سیر و سیاحتی در متون تاریخی کند، بعید است. ثانیاً اگر مترجمی قصد موضعگیری و جهت گیری مذهبی نمی خواهد داشته باشد، حق آنست که به کلیات اکتفا کند و مسأله کلی آن را بیان کند و اگر می خواهد وارد جزئیات شود بهتر آنست که هر دو نقل را بیاورد نه آنکه تنها منقولات اهل سنت را نقل کند.

۴. ص ۲۴۴: «قالوا ان يسرق فقد سرق اخ له من قبل» (یوسف، ۱۲/۷۷). مفسران درباره «سرقه سابق» یوسف چند وجه یاد کرده اند: از جمله اینکه مرغ یا تخم مرغ و سایر غذاها را می دزدید و به بینوایان می داد. یا عمه ای داشته که یوسف نزد او به سر می برده و چون بزرگ می شود پدرش او را از عمه می خواهد و عمه به خاطر سرقه کمر بند یادگاری اسحاق، یوسف را طبق سنتی که بود، نزد خود نگه می دارد.

نسبت دزدی به یوسف که معصوم است تعبیر نا پسندی است و موضوع به آن شکلی که بیان کرده اید، نیست. موضوع این است که عمه یوسف از شدت علاقه ای که داشت نمی خواست او را به پدر باز گرداند و کمر بند یادگار اسحاق را بر کمر یوسف بست و ادعا کرد که یوسف می خواسته آن را تصاحب کند و طبق سنت قوم باید یوسف را در مقابل کمر بند نزد خود نگهدارد. (و این یک خلاف روشن است که کسی مال دزدی را احسان کند که امام صادق علیه السلام به کسی که نان دزدی را انفاق می کرد فرمود: *انما يتقبل الله من المتقين* و این کار از شأن یوسف صدیق به دور است). [تفسیر نمونه، ۱۰/۴۴]

آنچه در اینجا لازم به ذکر است نوع استفاده شما از تعابیر است. شما غالباً در این موارد گفته اید «مفسران گفته اند»، در صفحه ۵۶۰ آورده اید مفسران گفته اند: که پیامبر گفت ابوبکر و عمر به امامت می رسند. وقتی گفته می شود «مفسران» گفته اند یعنی اعم از شیعه و سنی و به ذهن مخاطب چنین تبادر می کند که این موضوع مورد اتفاق همه فرقه های اسلامی است؛ و این گونه برخورد کردن مایه سوء استفاده و اشتباه دیگران می شود.

۵. ص ۴۸۰: «ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا» (فصلت، ۴۱/۳۰) زمخشری در شرح اینکه مراد از استقامت چیست، چهار قول به ترتیب از خلفای راشدین نقل کرده است به این شرح: ۱. ابوبکر صدیق، یعنی در عمل استقامت ورزیدند،

همچنانکه در قول هم مقاومت و مداومت داشتند . ۲ . عمر بن خطاب : بر طریقت حق مقاومت کردند و رویه بازی [فریب و مکاری] در نیاوردند . ۳ . عثمان بن عفان : عمل خود را خالص بداشتند . ۴ . علی بن ابی طالب علیه السلام : فرایض را بجا آوردند .

در حالی که می توانستید آنچه میزان و مجمع البیان از پیامبر نقل کرده اند ، بیاورید و یا آنچه امام رضا علیه السلام فرمودند . کسی از امام رضا علیه السلام از تفسیر «استقامت» سؤال کرد . حضرت فرمود : استقامت همان ولایتی است که شما بر آن هستید . یعنی امامت ضامن بقا و ادامه دین است . (مجمع البیان ، ۱۲/۹)

توجه کنید باز هم تکرار می کنم ، بنده بحث شیعه و سنی نمی کنم بلکه می گویم نباید به عنوان شیعه ، عقاید دیگران را بیان کنیم و اگر می خواهیم نقل کنیم دست کم هر دو نظریه را بیان کنیم و بگوییم مفسران شیعه این می گویند و مفسران سنی آن .

۶ . ص ۵۶۰ : «و جبریل و صالح المؤمنین» (تحریم ، ۴/۶۶) . مراد از آن نیکان مسلمین است ، یا ابوبکر و عمر ، مراد امیر المؤمنین علی علیه السلام است . همه این وجوه را نقل کرده اند . (طبری ، میبدی ، طوسی ، ابوالفتح) .

پیوسته

در حالی که شما می توانستید بگویید امام باقر علیه السلام فرمود : رسول الله صلی الله علیه و آله دوبار علی علیه السلام را با صراحت به اصحابش معرفی کرد . یکبار آنجا که فرمود : من کنت مولاه فهذا علی مولاه [غدیر خم] و بار دوم هنگامی بود که آیه فوق نازل شد که رسول خدا صلی الله علیه و آله دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود ای مردم ، این صالح المؤمنین است . و این معنای عده ای از اهل سنت نیز نقل کرده اند . [مجمع البیان ، ۳۱۶/۱۰ ؛ صافی ، ۱۹۵/۵ ، میزان ذیل آیه مذکوره] آنچه در این مختصر آورده ایم ، برخی از مواردی است که در این ترجمه آمده است و بررسی تمامی موارد این ترجمه ، مجال دیگری می طلبد .

یادآوری:

ما در ترجمه یا تفسیر قرآن باید به مآخذ معتبر تفسیری استناد کنیم و در مواردی که به حوزه تاریخ و نقل و حدیث مربوط می شود باید به مدارک قابل قبول تاریخی و روایی تکیه کنیم . در این گونه موارد مترجم یا مفسر باید خود شخصاً علم رجال و حدیث بدانند یا از مآخذی که عالمان علم رجال و حدیث جمع آوری کرده اند استفاده کنند . موضوعات تاریخی و حدیثی ، اجتهادی و فلسفی نیست بلکه صرفاً به نقل معتبر بستگی دارد . رواست که مترجم و مفسر مشخص کند که پیرو چه فرقه ای است . ما وقتی تفسیر فخر رازی را نگاه

می‌کنیم می‌بینیم او موضع مذهبی خود را اعلام کرده است .
 اگر یک شیعه که به تسنن گرایش دارد علناً بگوید من تفسیر فلان آیه را این گونه
 می‌دانم . این یک برخورد علمی خواهد بود . همچنین اگر یک سنی بگوید من گرایش به
 تشیع دارم و تفسیر آیه را چنین می‌دانم حرکتی آزاد مردانه کرده است . اما اگر کسی به عنوان
 شیعه چیزی برخلاف عقیده مسلم آن بنویسد هر چند سوء قصدی نداشته باشد ، بداند که
 عملاً اثر سوء خواهد گذاشت .

خاتمه :

جناب آقای خرمشاهی ، اگر جوانانی که برای اولین بار می‌خواهند کتاب خدای متعال
 را با شور و اشتیاقی که دارند بخوانند و جان تشنه‌شان را با کتاب حق سیراب کنند ، به
 شرح‌های شما برآیات مراجعه کنند و مسایل خلاف واقع را که به عنوان معانی حقیقی و شأن
 نزول آیات ذکر کرده‌اید ، بخوانند و جزو معتقداتشان شود و از جریان خونبار و غمبار
 جانشینی پیامبر و منزوی شدن علی علیه السلام و امامان شیعه غافل بمانند ، فردای قیامت در برابر
 پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امیرمؤمنان چه پاسخی خواهید داد .

بنده حقیق ، شما دوست فاضلم را متذکر می‌شوم که بهشت زیبای رضایت حق و
 اولیای او را با تجدید نظر اساسی در مکتوبات خود باز خرید کنید که راه بسی دشوار و
 عقبه‌ها بسی تند و محاسبات بسیار دقیق است ؛ و بنده با کمال تواضع اعلام می‌کنم اگر
 افرادی در نوشته‌های من مواردی که خلاف عقاید دینی و مکتبی است یافتند و به من تذکر
 دادند با سپاس فراوان به دیده منت از او خواهم پذیرفت .

اشکال عمده ما به حضرت تعالی اینست که اصولاً روش شما در تفسیر و انتخاب
 موضوعات و گزینش شأن نزول و ارایه نظریه‌ها ، روش یکطرفه الهام گرفته از اهل سنت
 است و کم‌تر دیده می‌شود که شما جز بر تفسیر المیزان - که جامع تفاسیر علمی شیعه است -
 و یا مجمع البیان تکیه کرده باشید . یک محقق اندیشمند شیعه یا سنی - می‌باید در موارد
 اختلافی ، نظرهای طرفین را مطرح و بین آنها مقایسه کند و در نهایت قضاوت کند .

اگر کسی شما را که یک شیعه هستید ، شناسد خواهد گفت من یک تفسیر سنی مطالعه
 می‌کنم و از آرای آنها آگاهی پیدا می‌کنم ؛ و اگر بعداً پی‌برد که شما اهل تشیع هستید
 خواهد گفت اینها آرای شیعه بوده است . بنابراین اختلافات علمی که میان برادران سنی و
 شیعه مطرح بود ، حقیقت نداشته است .